

روایت میدانی خبرنگار «فرهیختگان» از یک فاجعه معدنی دیگر، ۲ نفر هزنوزیر ۴۰۰ هزار تن آوارند

تراژدی شازند



زینب مزوقی خبرنگار گروه شد روز

«اگر خاک بود، روی سرم می‌ریختم. اما چه کم که سنگ است.» صبح ۲۷ خرداد ماه معدن شماره ۵ شن و ماسه شازند ریزش کرد و به دنبال ریزش این معدن، دو راننده ماشین کمپرسی و دو راننده بیل مکانیکی زیرآوار محبوس شدند. در همان ساعات ابتدایی پیکر دو تن از کشته‌شدگان این حادثه یعنی «محمد بوالحسنى» و «نصرت‌اله یارمحمدی» کشف شد. اما همچنان و تا ساعات نگارش این گزارش با وجود گذشت ۵ روز از حادثه، هنوز خبری از پیکرهای «مجتبی نجفی» و «آیت‌الله رضایی» نیست. آنگونه که خانواده کشته‌شدگان این حادثه می‌گویند، ۳ تن از کشته‌شدگان بازنشسته بودند. دو تن از کشته‌شدگان بازنشسته شهرداری، یکی شان بازنشسته معدن. فقط مجتبی نجفی، جوان کشته‌شده این حادثه است. آنگونه که همسایه‌های خانه پدری اش می‌گویند، ظاهرا تنها یک فرزند خردسال دختر دارد.

ظهر روز حادثه دادستان عمومی و انقلاب شهرستان شازند اعلام کرد که صاحب معدن شماره ۵ شن و ماسه شازند دستگیر شده است. در همان ساعات ابتدایی و پس از اعلام وقوع حادثه، تیم‌های امدادی برای جست‌وجوی پیکرهای مفقودین از استان‌ها و شهرستان‌های همجوار به محل حادثه اعزام شدند. اما فردای حادثه یعنی روز ۲۸ خرداد ماه، معدن مجدداً ریزش کرد. براساس گفته مسئولان استانی و کشوری، حجم آوار سنگین است و ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار تن سنگ ریزش کرده. همین امر کار جست‌وجو را دشوار کرده‌است. خانواده کشته‌شدگان می‌گویند که پیش از وقوع این حادثه، عملیات انفجار صورت گرفته بود و کوه را شکافته بودند. یعنی از نظر فنی فعالیت و کار در آن فضا خطرناک بود اما با این وجود کار تعطیل نشد و کارگران مشغول استخراج از معدن شدند. از سوی دیگر لطف‌الله پرنزین، فرماندار شازند درخصوص علت وقوع حادثه ریزش معدن، اظهار کرده بود که دو فرضیه درخصوص ریزش معدن وجود دارد که یکی از فرضیه‌ها همین انفجار یک روز پیش از ریزش معدن است. «دلیل اول انفجار روز گذشته در این معدن و دلیل دوم رعد و برق‌های سنگین روز جمعه در منطقه بوده که این دو علت به همراه شیب تند کوه باعث وقوع حادثه شده است، البته این منطقه روی گسل نیز قرار دارد و بارها تاکید شده که بهره‌برداری بی‌رویه از معدن انجام نشود.»

■ ■ ■

■ **بروید از دیگر کارگاه‌های نایمن بنویسید**

صبح روز چهارشنبه ۳۰ خردادماه، دو روز پس از حادثه معدن شن و ماسه شازند است. ماشین توی یکی از کوچه‌های حک علیا شهرستان شازند می‌پیچد. وسط کوچه چند مرد ایستاده‌اند و تعدادی‌شان پیراهن سیاه به تن دارند. از یکی‌شان آدرس خانه محمد بوالحسنى را می‌پرسم و می‌گویند که پدرش است. انگار که منتظر بود بگویم خبرنگارم تا داغ حرف‌های نگفته‌اش را روی سر یک غریبه خالی کند؛ «این آمدن‌تان به چه دردم می‌خورد؟ چه کاری از شما برمی‌آید؟ مگر نمی‌بینند؟ بابایم را می‌توانی برگردانی؟ چرا موّعی که ایمنی در کارگاه‌ها نیست، آن موقع صدایمان نبودید؟ لال بودید آن موقع؟ بروید ببینید چند کارگاه نایمن در منطقه است. بروید از آنها بگویید. آن آقا را ببینید، هنوز برادرش زیرآور است. بروید از کارگاه‌های نایمن دیگری که هستند فیلم بگیرید. بگویید این اندازه کارگاه نایمن وجود دارد و این اندازه کارگر بدبخت در آنجا مشغول به کارند.» مرد جفا‌فاده‌ای که «عموساوش» صدایش می‌زنند، از میان جمعیت جلوی در پسر محمد بوالحسنى را آرام می‌کند و می‌گوید که تا وقتی اتفاقی نیفتد، کسی خبردار نمی‌شود. باید از وضعیت پدرت بگویی که همه بدانند در چه شرایطی زندگی می‌کرد.

■ **فقط التماس مردم را دارم**

محمد بوالحسنى ۶۱ سال سن داشت و بازنشسته معدن بود. به قول پسر بزرگ‌ترش، اگر پدرم محتاج نبود، اصلا چرا باید در این سن کار می‌کرد؟ درست هم می‌گفت. «عمو آیت با ۷۰ و خرده‌ای سال، پدرم با ۶۰ خرده‌ای سال اصلا موقع کار کردن شان است؟ ۸ تومن حقوق بازنشستگی می‌گرفت، ۳۰ سال

در معدن کار کرده بود.» آیت‌الله رضایی را می‌گفت. او هم بازنشسته تاملین اجتماعی بود و بالای ۷۰ سال سن داشت. برادرش می‌گوید که راننده بیابان بود و ۴ تومن حقوق بازنشستگی می‌گرفت. خانواده بوالحسنى و رضایی از شرایط نامناسب معیشتی این دو راننده فوت‌شده می‌گویند و در صحبت‌ها تاکید می‌کنند که شرایط بد اقتصادی و حقوق ناچیز بازنشستگی است که آنها را در سن بالا مجاب به کار دوباره در معدن کرده بود.

بوالحسنى و رضایی دو ماهی می‌شد که در معدن شن و ماسه شماره ۵ شازند مشغول به کار شده بودند و تا به آن روز هم حقوقی دریافت نکرده بودند. تعدادی از میهمانان خانه بوالحسنى که تجربه کار در همان معدن را دارند هم می‌گویند که عیدی کارگران با وجود گذشت ۳ ماه از سال جدید، هنوز پرداخت نشده است. ظاهرا از حاضران در جمع هم چندتایی کارگر همان معدن هستند. می‌گویند که کارفرما و صاحب معدن بازنشسته‌ها را به‌کار می‌گیرد تا بیمه‌شان وارد نکند. یعنی اصلا نیاز نداشته باشد کسی را بیمه کند. عمو سیاوش می‌گوید: «قانون اداره کار می‌گوید که کارگر باید ۸ ساعت کار کند. اما کدام کارگر است که ۸ ساعت کار می‌کند؟ کدام کارگر است که بعد از ۸ ساعت کار، کارش راول می‌کند؟ شما حساب کنید همین راننده‌هایی که کشته شدند از ۷ صبح تا ۷ شب سرکار بودند. این ۸ ساعت است؟ اضافه کارشان فقط ۶ هزار تومان بود. طرف تیلیارداست اما هنوز ۱۰ میلیون عیدی کارگورش رانده است. ۴۰۰ میلیون تومان پول انفجار می‌دهند، اما حقوق کارگر را نمی‌دهند. این حادثه که اتفاق افتاد. شما بروید به سراغ دیگر کارگاه‌ها که دیگر حادثه‌ای اتفاق نیفتد.»

همکاران بوالحسنى و رضایی می‌گویند معمولا معدن منطقه بیمه همه کارگران وارد نمی‌کنند. بیمه‌ها پروژه‌های است یعنی وقتی پروژه خوابیده است، بیمه رد نمی‌کنند. از کارگران این حادثه فقط یکی از آنها یعنی مجتبی نجفی بیمه بود. در میان گفت‌وگو با حاضران خانه رضایی، خانمی وارد می‌شود. با برادر آیت‌الله رضایی سلام و علیک می‌کند و هر دو می‌زنند زیر گریه. برادرش رو به من می‌گوید: «ما الان فقط به مردم التماس می‌کنیم. التماس مسئولان را نمی‌کنیم. به مردم التماس می‌کنیم که برای برادرم دعا کنند. از مسئولان چه چیز بخوایم؟ خودشان که وضعیت ما را می‌بینند. بیایند ما را از این همه چشم‌انتظاری نجات دهند. اینها را همه در گزارش بنویس. کارگر در جامعه چه حق و حقوقی دارد؟ من ۳۰ سال کار کردم. فقط ۳ میلیون حقوق می‌گیرم.» پسر بوالحسنى هم می‌گوید که پدرش تا همین سال گذشته با وجود اینکه کارگر معدن بود اما ۶ میلیون حقوق بازنشستگی اش بود. ۵ فرزند داشت. دو بار دیسک کمزش را عمل کرده بود و وضعیت جسمی مناسبی برای کار نداشت. درباره وضعیت مسکن‌شان هم می‌گوید که زمین خانه پدری‌اش هم ارث پدر بزرگش بود.

■ **برادرم زیر آوار است**

در همین حین و گفت‌وگو درباره وضعیت مسکن بوالحسنى، برادر آیت‌الله رضایی می‌گوید برادرش در تمام این سال‌ها مستناجر بود و ۵ فرزند داشت. همسرش تا به آن لحظه هم از شدت شوک حادثه، در بیمارستان بستری است. «حالا خوب است اینها یک خانه پدری دارند. برادرم در شهرک مهاجران مستاجر است. صبح که سوار ماشین می‌شدند، ظهر دیگر برای ناهار پایین نمی‌آمدند. اینها از محتاجی دوباره سرکار رفته بودند. گدایی هم اگر می‌خواستند انجام دهند، مامور با آنها برخورد می‌کرد. مجبور بودند دوباره سرکار بروند تا نان درآوردند.» صدای جیغ زنان از خانه آیت‌الله رضایی می‌آید. «الان ۴ روز است که وضعیت زن و بچه‌هایمان همین است. اگر خاک بود با بیل و کلنگ روی سرم می‌ریختم. اما سنگ است. چند هزار تن سنگ که تکه‌تکه‌شان کرده است. اخبار می‌گوید نیرو فرستاده‌اند. اما ما هیچ چیز ندیده‌ایم. این نیروهایی که حضور دارند هم از معدن شمس‌آباد است. انگار مسئولان برای عکس گرفتن آمده‌اند. یعنی هیچ امکاناتی نداریم که دیگر کشته‌ها را خارج کنند؟ اگر کمک می‌شد که ۴ روز برادرم زیر آن آوار نمی‌ماند.»

■ **قرارداد کارگرها سفید امضاست**

فرزندان آیت‌الله رضایی هم مانند خودش کارگر معدن هستند. معدن مجاور همان معدنی که پدرشان زیرآوار آن قرار دارد. برای همین با احتیاط از شرایط کار در معدن می‌گویند و تمایلی هم به گفت‌وگو درباره وضعیت

کاری شان ندارند. عمویشان به جای آنها درباره وضعیت کار در معدن منطقه می‌گوید: «باید چندین پارتی داشته باشی تا در معدن دولتی به کار گرفته شوی. اینجا ۵۰۰ خانوار دارد. ببینید کدامشان در معدن دولتی مشغول به کارند؟ باید برویم التماس معدن دولتی را کنیم تا ما را به کار گیرند. اگر هم درباره شرایط کاری مان اعتراض کنیم، فردا نشده به کارگر می‌گویند که اگر بد به تو می‌گذرد، دیگر نیا. بیمه‌هایشان پروژه‌ای است و قراردادهایم سفید امضا. در صورت کوچک‌ترین اعتراض هم برای کارگران پایان همکاری ثبت می‌کنند و دست‌شان به هیچ کجا ثبت نیست. نهایت دریافتی با تمام اضافه کاری هایش هم ۱۶ میلیون تومان است. ساعت ۳ صبح می‌روند و تا هر موقع که کار به پایان برسد، سرکار هستند.» همکاران بوالحسنى و رضایی می‌گویند که در معدن منطقه پیش آمده است که ماشین بدون ترمز را در دست انداز کوه در اختیار راننده برای کار می‌گذارند.

اغلب ماشین‌ها هم اسقاطی است و باید اوراق شوند. اما صاحب معدن به قیمت ارزان آنها را خریداری می‌کند و در اختیار راننده‌ها برای جابه‌جایی بار قرار می‌دهد. معدن ناظر دارند اما ناظر تا بالانمی‌آید و به قول کارگرها، وارد معدن نمی‌شود که اصلا خاکی شود. «اگر ایمنی در کار وجود داشت که یک روز پس از انفجار و شکافتن کوه اجازه کار و فعالیت نمی‌دادند.» یکی از کارگران این جمله را می‌گوید.

■ **با آبروداری زندگی کردیم**

به سمت روستای اکبرآباد حرکت می‌کنیم. خانه دوتن دیگر از جان‌باختگان حادثه معدن شماره ۵ شازند در یکی دیگر از روستاهای شازند است. با پرسر و جو به خانه نصرت‌الله یارمحمدی می‌رسم. عکس‌ها و بنرهای تسلیت روی دیوار خانه است. توی حیاط خانه، تعدادی خانم، دور یک زن جفا‌فاده‌ای را گرفته‌اند. ظاهرا وقت خدا حافظی شان رسیده است. با آن خانم خداحافظی می‌کنند و از خانه خارج می‌شوند. همسر نصرت‌الله محمدی است، گرم‌تر از دو خانواده دیگر سلام می‌کند. نسبتا آرام است. بدون گریه و بغض می‌گوید که همسرش ۷۳ سال سن داشت و کارگر شهرداری اراک بود. ۵۰ اسفند در معدن شماره ۵ مشغول به فعالیت شده بود. ۶ دختر و یک پسر داشتیم. کارگر و بازنشسته شهرداری بود. ۳۳ سال سابقه کار داشت. راننده لورد بود اما حکمش را خدمات زده بودند. حقش را کلا پامسال کردند. اصلا فضایی سبزی بلد نبود. راننده بود. فقط ۱۰ سالی که پالایشگاه کار می‌کرد، بیمه‌اش را درست رد کرده بودند. حقوقش ۸ میلیون تومان بود. کم می‌آوردیم. اما با سبلی صورت‌مان را سرخ کردیم.» نصرت‌الله یارمحمدی ۶ دختر دارد. هر ۶ تابیشان هم ازدواج کرده‌اند و به گفته همسرش ۶ بار با حقوق کارگری جهاز داده بود. با این وجود اما پس از بازنشستگی و با وجود اینکه دخترهایش، عروس شده بودند اما هنوز کمک خرج‌شان را می‌داد. دختر کوچکش هم وارد گفت‌وگو می‌شود و می‌گوید: «هر کدام از ما خواهرها چند بچه داریم. شوهرم که بیکار می‌شد، پدرم خرج‌مان را می‌داد. برایش فرقی نداشت مجرد باشیم یا متأهل.» دختر کوچکش ساکن شهرک مهاجران است. شهرکی تقریبا نزدیک معدن و در مسیر جاده اراک به ملایر است. می‌گوید که پدرش برای تهیه پول پیش‌خانه‌اش مشغول به کارگری دوباره در معدن شده بود تا از طریق حقوق رانندگی در معدن، کمک خرج او و خواهرانش باشد. روزهای آخر هم اضافه‌کاری می‌ایستاد و بیشتر به خودش فشار می‌آورد. یارمحمدی هم دو ماهی بود که از صاحب معدن حقوق طلب داشت. دختر کوچک خانواده از طریق کانال‌های خبری، از حادثه باخبر شده بود و سراغ پدرش را از مادر گرفته بود. داماد بزرگ خانواده پیگیری وضعیت پدر همسرش شده بود و بالاخره پس از پیگیری خود خانواده از درگذشت پدرشان باخبر شده بودند. همسر نصرت‌الله یارمحمدی می‌گوید که در تمام این سال‌ها با وجود تمام فشارهای مالی و روحی‌هایی که با هفت بچه تنها ۶۰۰ هزار تومان حقوق می‌گرفت اما آبرودار زندگی می‌کردند. «مرد زحمتکشی بود.

از ۹ سالگی کار کرده بود. در تمام این سال‌هایی که زن خانه‌اش بودم به خدا قسم، آبرودار زندگی می‌کردیم. وقتی سرکار دوشم رفت، به هر دختر تا جایی که می‌توانستم کمک می‌کردیم تا برای خرج زندگی از خانه شوهرش قهر نکنند. شاید تنها دخترانی که تجربه پدران حامی را دارند، درد دختران نصرت‌الله محمدی را می‌توانند بفهمند.

■ **تکرار تجربه معدن طرزه و عدم تامین تجهیزات لازم**

مرکز آمار در گزارشی اعلام کرده است که با بررسی تعداد وقوع حادثه در معدن داری حادثه در سال ۱۴۰۰، ملاحظه می‌شود که معدن استخراج سنگ آهن، زغال‌سنگ و شن و ماسه به ترتیب با ۳۹۰، ۳۶۸، ۱۸۷ حادثه بیشترین تعداد وقوع حادثه را به خود اختصاص داده‌اند. از ابتدای فروردین ماه امسال تا ۲۶ خردادماه و تا پیش از وقوع حادثه در معدن سنگ شازند، در مجموع هفت حادثه در معدن کشور رخ داده که پنج حادثه در معدن زغال‌سنگ استان‌های خراسان جنوبی و کرمان، یک حادثه در معدن شن و ماسه استان مرکزی و یک حادثه در معدن سنگ گیلان بوده است. در حوادث معدن امسال هشت کارگر معدن کشته شده‌اند. پنج کارگر به دلیل ریزش معدن، یک کارگر به دلیل برق‌گرفتگی، یک کارگر به دلیل گیر افتادن در نوار نقاله معدن و یک کارگر هم به علت واژگونی لورد در هنگام خاک و لاشه‌برداری جان خود را از دست داده‌اند. این بررسی‌ها نشان می‌دهد تعداد حوادث منجر به فوت کارگران معدن در ۸۷ روز آغازین امسال در مقایسه با مدت مشابه پارسال یعنی اول فروردین ماه تا ۲۶ خردادماه ۱۴۰۲، افزایش پیدا کرده است. عصر روز ۱۲ شهریورماه ۱۴۰۲، شش کارگر معدنکار در تونل رزمجاه معدن البرز شرقی طرزه دامغان به دلیل جمع شدن گاز، در حین کار جان‌شان را از دست دادند. پیکر این شش کارگر، ۹ ساعت پس از حادثه از زیر آوار بیرون کشیده شد. با وجود اینکه شکل کار و استخراج در معدن ذغال‌سنگ و معدن شن و ماسه متفاوت است اما کلیدواژه هر دو حادثه‌ای که تجربه روایت میدانی‌شان را داشتیم، ایمنی کار بود. شاید در وهله اول وقتی نام ایمنی کار می‌آید، در اذهان کلاه ایمنی یا لباس تلقی شود. البته که بخشی از ایمنی کار می‌تواند با این لوازم تامین شود. اما در معدن آنچه که ایمنی کار معنا می‌شود، فعالیت ایمن در محیط آن معدن است. یعنی یک کارگر معدن تا چه اندازه امنیت جانی دارد؟ در صورت بروز حادثه، چند درصد از حادثه اهمال‌کاری مهندس ایمنی است و تا چند درصد بروز حادثه در معدن طبیعی است؟

یکی از شرایط ایمن بودن معدن و امنیت جانی کارگران، وجود امکانات کافی برای فعالیت در معدن است. تجربه معدن طرزه، گفت‌وگو با کارگران معدن طرزه و البته تجربه اخیر معدن شن و ماسه شازند نشان داد که حوادث در معدن کشور سلسله‌علل دارند. از جمله علت‌های اصلی بروز حادثه در اغلب معدن ایران، نبود تجهیزات ایمن و مناسب است. اکثر تجهیزات به‌کارگرفته شده در معدن کشور از رده خارج شده‌اند و نهاد‌های مسئول (دولتی و خصوصی) ظاهراتنها به فکر بهره‌وری از معدن هستند و تجهیزات اعم از ماشین‌آلات و تجهیزات فنی، دهه‌هاست که به‌روزرسانی نشده‌اند. معدنکاران قدیمی می‌گویند: «معدن مرد است. از رفتار و خلق‌وخویش می‌توان تصمیمات و رفتارهای بعدی‌اش را مشخص کرد.» انگار قصه در اکثر معدن همین است. معدن مرد است و اکثر حوادثش هم قابل پیش‌بینی. اما همین مساله و عدم تامین تجهیزات لازم برای کارگران، باعث می‌شود که خلق و خوی معدن و حوادث معدن در کشورمان غیرقابل پیش‌بینی باشد و در حوادث معدن هم معمولا کشته بدهیم.

■ **فرامتن حادثه معدن شازند**

با تدابیر امنیتی اتخاذشده، خبرنگاران اجازه حضور در محدوده معدن را نداشتند. علی‌رغم نامه‌نگاری اما برخی نهاد‌های مسئول اجازه حضور به خبرنگاران را نمی‌دادند. فرامتن حادثه معدن شازند، عدم شفافیت حادثه توسط نهاد‌های مسئول است. در همان اولین روز حادثه، تمام آنچه که از صاحب معدن اعلام شد خبر دستگیری او بود اما اخبار متعاقبه‌ای در رابطه با جزئیات این دستگیری منتشر نشد و هیچ مسئولی شفاف نکرد که صاحب معدن شماره ۵ شازند چه کسی است که نام او در سایت‌ها و سامانه‌های مرتبط با معدن در کشور هم ثبت نشده است؟ تجربه حادثه معدن و مطالبه رسانه‌ها نشان داد که در صورت ورود رسانه‌ها به مسائل کارگری و حوادث معدن دیگر صدای کارگران زیر آوار نخواهد ماند و نهاد‌های قضایی پیگیر حادثه می‌شوند اما روند اطلاع‌رسانی در رابطه با حادثه معدن شازند با وجود انتشار خبر دستگیری صاحب معدن همچنان مبهم است و هیچ‌گونه اطلاعاتی در رابطه با مدیران و صاحبان این معدن وجود ندارد.

